

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت به مناسبت شروع سال تحصیلی

به مناسبت شروع درس و سال تحصیلی جدید و شروع دوره دوم اصول، تیمناً روایتی را که مرحوم کلینی (قدس سره) در کافی (ج 1، کتاب فضل العلم، باب 20 - باب الرد إلى الكتاب و السنة و أنه ليس شيء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج الناس إليه إلا وقد جاء في كتاب و سنة -) نقل کرده را مورد ملاحظه قرار می دهیم.

مفاد روایاتی که در این باب نقل شده این است که همه چیز در قرآن و سنت وجود دارد؛ یعنی هر چیزی که بشر احتیاج دارد در قرآن و سنت است. بعضی از این روایات صحیح، بعضی ضعیف و بعضی موثق است. در این باب مرحوم کلینی (قدس سره) حدود ده روایت نقل می کند که تقاضا می کنم روایات باب 20 را ببینید و در مورد مفاد این روایات به نتیجه برسید.

روایت چنین نقل شده:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَدَعْ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا، وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا».^[1]

در این حدیث راوی می گوید از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود خدای تبارک و تعالی هر چه امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا قیامت نیاز داشته باشند در قرآن قرار داده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را بیان کرده است. در ادامه حضرت می فرماید خداوند متعال برای هر چیز، حدی و برای هر حدی، دلیلی و برای کسی که از این حد تعدی کند، حد قرار داده است.

بعضی مثل مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) در مرآة العقول در مورد تعبیر «و جعل لكل شيء حداً» گفته اند مراد از حد، همان حد شرعی است، یعنی هر کسی که با حکم خدا مخالفت کرد، خدا حدی به عنوان عقوبت برای او قرار داده و برای این حد هم دلیلی قرار داده است. مثلاً خدای تبارک و تعالی برای صوم حدی قرار داده که حد صوم به دلیل آیات قرآن، «هو الكف عن الاكل و الشرب» است و کسی که از این حد تعدی کند باید کفاره دهد.^[2]

چنین به نظر می رسد معنای روایت این نیست و تعبیر «جعل لكل شيء حداً» یعنی، خدا برای هر چیز، اندازه و حد و ابتدا و انتهای قرار داده و مقصود از «دلیل»؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام (علیه السلام) است.

علت این برداشت، روایت سوم این باب است که حضرت در آن می فرماید «مَا خَلَقَ اللَّهُ حَلَالًا وَلَا حَرَامًا إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ»^[3] یعنی خدا حلال و حرامی را قرار نداده، مگر این که محدوده، ابتدا و انتهای و چارچوبی دارد که تا این حد، حلال و از این حد به بعد حرام است یا بالعکس.

در ادامه حضرت حدود الهی را تشبیه به حدّ الدار می‌کنند و چقدر تشبیه و تعبیر جالب و دقیق است؛ یعنی حلال و حرام حدّی دارد «کحد الدار».

توجه داشته باشید که «دار» با «بیت» تفاوت دارد، چون «بیت» همان اتاق است و «دار» به معنای خانه است. حد دار، دیواری است که محدوده خانه را معین می‌کند، دار، اهل خانه را حفظ می‌کند. مثلاً اگر حیوانی به کسی که در دار است حمله کند یا اگر طوفان و سیلی بیاید، او تا وقتی که در خانه باشد محفوظ می‌ماند؛ اما کسی که در طریق و راه است، سیل و طوفان او را نابود می‌کند و حلال و حرام هم این چنین است.

بعد می‌فرماید «فما كان من الطريق فهو من الطريق» آنچه در بیرون خانه است، در راه است؛ یعنی یک چیز بی‌ارزشی است، چون چیزی که ارزش و اعتبار نداشته باشد را در راه قرار نمی‌دهند، اما چیزهای بی‌ارزش و آشغال را در طریق قرار می‌دهد. «و ما كان من الدار فهو من الدار»؛ یعنی می‌فرماید حلال و حرام، حدود الهی و دین است. دین این است که خدای تبارک و تعالی بیان کرده و برای آن آیه و دلیل قرار داده و اگر از این بیرون بروید غیر دین است.

معنای فقاقت این است که ما حد و چهارچوب حلال و حرام را بشناسیم تا در دین قرار بگیریم. اگر کسی خود را مقید به حلال و حرام کرد در حصنی قرار می‌گیرد که دینش محفوظ می‌ماند؛ اما اگر کسی بخواهد نعوذ بالله حلال را به رأی، میل و هوی و هوس خود حرام کند چنین نیست.

مثلاً در باب حجاب، صریح آیه قرآن مسئله جلاباب است، ولی برخی می‌گویند از آیات قرآن، وجوب پوشاندن موی سر و گردن برای زن استفاده نمی‌شود.

ما ادعا نمی‌کنیم که قوی درس خوانده‌ایم، ولی روشن است اینها که منکر احکام واضح و روشن هستند، بی‌سوادند. کسی که اصول بلد باشد و ادله در اختیارش باشد اینطور حرف نمی‌زند و به راحتی یک مسئله روشن یا کالصریح که در قرآن ذکر شده‌است، مثل مسئله وجوب جلاباب را رد یا تفسیر نادرست نمی‌کند. جلاباب زن پوششی است که سر تا پا را می‌گیرد و حتی این عبا هم تا اندازه‌ای مصداق جلاباب است چون پوششی سرتاسری است.

این روایت خیلی عجیب است! می‌گوید اگر از حد الهی خارج شدیم، در طریق می‌افتیم و دین ما در معرض زوال و نابودی قرار می‌گیرد. اما اگر خود را مقید به حرام و حلال الهی کردیم دین ما محفوظ می‌ماند. لذا مراد از تعبیر «جعل لكل شيء حداً» چهارچوب است که فلان چیز تا کجا حلال و تا کجا حرام است؛ با چه قیدی حرام و با چه قیدی حلال است؟ در فرض اضطرار با چه شرایطی حلال می‌شود؟ همه اینها حد است.

مرحوم مجلسی (قدس سره) در مرآة العقول می‌گوید بعضی به این حدیث در نفی اجتهاد استدلال کردند چون روایت می‌فرماید برای کشف حلال و حرام سراغ قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بروید. اگر بود و یقین کردید آن حکم خداست به آن عمل کنید ولی اگر یقین ندارید رها کنید و نمی‌توانید به خدا نسبت بدهید.

مرحوم مجلسی (قدس سره) از این اشکال جواب دادند که مراد از تعدی این است که شخص بدون دلیل حرفی را بزند و حلال یا حرامی را بدون دلیل ادعا کند. اما وقتی با دلیل باشد مشمول حکم مذکور در روایت نیست.

جواب دوم این است که مصداق بارز «جعل علیه دلیلاً» اجتهاد است چون گاهی برای کشف مطلبی به قرآن مراجعه می‌کنیم و قرآن به دلالت مطابقی روشن دلالت بر آن مطلب دارد مانند مسئله وجوب پوشش سراسری به خاطر ظهور آیه جلاباب. اما گاهی اوقات برای کشف مطلب نیاز به کنار هم گذاشتن چند قاعده و آیه وجود دارد و در هر صورت این تعبیر انحصار در اجتهاد

دارد.

کسی اشکال نکند که مردم آن زمان چیزی از اجتهاد نمی‌فهمیدند؛ چون در جواب می‌گوئیم آن‌ها فکر می‌کردند مراد از «دلیلاً»؛ آیه قرآن یا یک روایت است، ولی وقتی علم اصول می‌گوید موضوع، ادله اربعه است و هر حکم و اندیشه‌ی دینی باید از زاویه ادله اربعه بررسی شود، این روایت مؤید نیاز به اجتهاد برای فهم دین است.^[4]

مرحوم فیض در وافی در ذیل این روایت مطلبی دارد که خیلی از ایشان جای تعجب دارد، که آن را مراجعه بفرمائید.^[5]

طلیعه بحث جدید

بحمدالله دوره قبل اصول از تاریخ 16/6/1376 تا 18/6/1399 و به مدت 23 سال طول کشید. در دوره اول بنا داشتیم اقوال و ادله را به صورت مبسوط مورد بحث قرار بدهیم و در ضمن تحقیقاتی که خودمان بحمدالله در این مباحث داشتیم را مطرح کنیم.

در این دوره جدید، که به حول قوه الهی و با لطف و فضل خدای تبارک و تعالی شروع می‌کنیم، بنا نداریم تطویل دوره‌ی اول را داشته باشیم؛ یعنی ممکن است بعضی مباحث را با مراجعه، مطالعه و مباحثه حل کنید، و در بحث متعرض نشویم. البته در بعضی از مباحث هم باید دقت بیشتری اعمال کنیم و بنا بر این است که اگر بتوانیم هر دو درس دوره قبل را ضمن یک درس بیان کنیم، تا ان شاء الله ده یا یازده سال این دوره تمام شود.

متأسفانه دو سال اول دوره قبل نوار نبوده و ضبط نشده است، اما مباحث از سال 78 به بعد ضبط شده است. دو سال اول را یکی از فضایی که حضور پیدا کرده خوب نوشته است و به همراه سایر مباحث تقریباً در دوازده سیزده جلد تا اول بحث استصحاب در کتابخانه مرکز قرار دادند که اگر آقایان خواستند می‌توانند مراجعه کنند. پنج جلد هم مباحث استصحاب و دو یا سه جلد هم مباحث تعادل و تراجیح است که مجموعاً بیش از 20 جلد می‌شود.

ان شاء الله در این دوره سعی داریم مباحثی که مبتلی به است و در زمانه ما به آن نیاز است و در علم اصول منع نشده را هم مورد بحث قرار دهیم.

ضرورت پرداختن به مباحث علم اصول

برای فضایی که بحث‌های سطح را با دقت گذرانده‌اند یا آقایانی که در قسمتی از دوره سابق بودند، ضرورت و آثار علم اصول هر چه زمان پیش می‌رود بیشتر روشن می‌شود.

یکی از علل گسترش علم اصول این است که برای نیازهای مختلف بشر، فقیه مجبور به مراجعه به آیات و روایات بوده است و اگر به صورت روشن مطلبی را پیدا نکرده باشد، سراغ قواعد اصولیه می‌آید و چه بسا گاهی اوقات برای مطلبی باید قاعده‌ی جدیدی ذکر شود.

یکی از ابتکارات و تحقیقاتی که بحمدالله خداوند لطف کرد و ما در دوره اصول قبل مطرح کردیم، مسئله «حجیت ظن در موضوعات» بود و این مسئله گره‌های زیادی را باز می‌کند. ما اثبات کردیم ظن در موضوعات حجیت دارد و در ایام کرونا هم به صورت عربی نوشته و منتشر شده است.

هر چه نیاز بشر و علوم گسترش پیدا می‌کند به موازات آن علم اصول هم گسترش پیدا می‌کند و این مطلب شواهد و قرائن فراوانی دارد، لذا نباید در ضرورت علم اصول تردید داشته باشیم.

بله بعضی از مباحث در محدوده‌ی کمی کاربرد دارد ولی بعضی از مباحث محدوده کاربردیش زیاده‌تر است. لازم است در مباحثی که کاربردهای زیاده‌تر است بیشتر کار کنیم، ولی مسئله‌ای از مسائل علم اصول نیست که در فقه بدون اثر باشد. ان شاء الله در مباحثی که مطرح می‌کنیم آثار و ثمرات آن بحث را در فقه هم ذکر می‌کنیم.

ذکر برخی مصادیق وابستگی علم، به مباحث اصولی

مثلاً وقتی به تعریف علم اصول می‌رسیم، نباید بگوئیم اصول، علم به قواعد ممهده برای استنباط احکام شرعی است. بله عنوان استنباط احکام شرعی یکی از فواید مهم علم اصول است اما ادعای ما این است که در اصول قواعدی برای فهم دین داریم که اگر این قواعد را بلد نباشیم دین را نمی‌توانیم بفهمیم؛ اعم از اعتقادات، اخلاق، احکام، مسائل فردی، اجتماعی، سیاسی و...

یکی از مباحثی که پیش از مطرح کردیم این است که برخی این مغالطه را مطرح می‌کنند که بین دین و برداشت از دین فرق وجود دارد به این بیان که آنچه علما و فقها می‌گویند برداشت شخصی است و نمی‌توانیم بگوئیم اینها دین است!

ما در آن مباحث گفتیم آیا شارع متعال برای فهم دینی که به بشر داده ضابطه‌ای بیان کرده‌است یا خیر؟! مثلاً شارع متعال فرموده من قرآن را می‌فرستم و هر کسی به هر نحوی خواست برداشت کند؛ یا روایات و مطالبی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) وجود دارد را هر کسی به هر نحوی خواست برداشت کند؟ آیا این بیان با حکمت خدای تبارک و تعالی سازگاری دارد؟ مثل این‌که (بلا تشبیه) کسی مواد آشپزی را مهیا کند و بگوید هر کس هر طور می‌خواهد غذا درست کند! این امکان ندارد چون این کار راه و ضابطه‌ای مخصوص به خود دارد.

ضابطه‌ی فهم دین هم بدون هیچ تردید، علم اصول است. کسی که اصول بلد نباشد تفسیر بلد نیست، کسی که اصول بلد نباشد نمی‌تواند متکلم شود، کسی که اصول بلد نباشد نمی‌تواند محدث (نه به معنای نقل حدیث بلکه خبیر حدیث) باشد و خیلی واضح است که این شخص نمی‌تواند فقیه باشد. پس اینها ادعا نیست بلکه واقعیت علم اصول است.

در مسائل مستحدثه‌ای که در معاملات وجود دارد نیز ضرورت پرداختن به علم اصول مشهود است. مثلاً در این بحث که اگر ارزش پول کاهش پیدا کرد ضامن کیست مباحث متعدد اصولی وجود دارد. ما در معاملات این بحث را مطرح کردیم و یکی از فضایل محترم هم نوشتند و چاپ هم شده‌است. در مباحث مستحدثه‌ی جدید مثل مسائل پزشکی نیز چنین است و بدون علم اصول طلبه نمی‌تواند سراغ این مباحث مستحدثه برود.

قبلاً هم گفتیم و باز هم تکرار می‌کنیم، تحقیقاتی که مرحوم محقق اصفهانی(رحمه الله) در حاشیه کفایه دارد، امروز کلید حل بسیاری از مسائل و مباحث مستحدثه است؛ ایشان قوی‌ترین بحث‌ها را در ملاک احکام عقلیه و احکام شرعیه دارد.

من این مطالب را در بحث‌های عمیقی که در فقه و اصول مطرح شده‌است بیان نموده‌ام که می‌توانید مراجعه کنید و ببینید. اگر کسی اصول رایج یعنی متن کفایه که به عنوان متن درس خارج اصول است را نبیند نمی‌تواند بفهمد کدام بحث از مباحث اصولی کلید حل این مسائل مستحدثه است.

لذا حرفه‌ایی که گاهی زده می‌شود و تکرار مطالبی است که دیگران مطرح کردند، حرفه‌ایی است که از روی فهم علم نیست. اگر کسی علم اصول را فهمیده باشد می‌فهمد که راه اجتهاد همین است. البته گفتیم باید مباحثی مثل بحث مرجعیت عرف - ما در

مباحث استصحاب دو ماه در مورد آن بحث کردیم - به اصول اضافه شود. یا مثلاً بحث فارق بین حکمت و علت یا فارق بین حیثیت تقییدیه و تعلیلیه یا فارق بین ملاک در احکام شرعیه و احکام عقلیه - مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) این مباحث را مطرح کرده‌اند - باید منقح‌تر شود.

حتی بحث از مقاصد الشریعه که این روزها در حوزه مقداری مطرح شده‌است نیز به علم اصول وابستگی دارد. باید دید فرق بین علم اصول و مقاصد الشریعه چیست؟ آیا فقیه نیاز به مقاصد الشریعه دارد یا نه؟ چه کسی می‌تواند بگوید فقیه برای احکام سراغ مقاصد الشریعه برود؟ اگر کسی مبانی اصولی قوی نداشته باشد نمی‌تواند بگوید آیا سراغ مقاصد الشریعه برویم یا نه؟ کسی که اصول را دیده و در دستش باشد و آن را بفهمد، می‌تواند بگوید از طریق مقاصد الشریعه در اطلاق و تقیید روایات و آیات می‌توان تصرف کرد یا نه؟ اما اگر کسی اصول بلد نباشد مثل کسی است که در تاریکی راه می‌رود و می‌خواهد راجع به مقاصد الشریعه قضاوت کند. امروز بیش از 70 درصد فقه اهل سنت مبتنی بر مقاصد الشریعه است. هر سال کتاب‌هایی که از اینها منتشر می‌شود و عمده‌تاً حول موضوع مقاصد الشریعه است لذا این باید مورد بحث و دقت قرار بگیرد.

حتی گاهی اوقات وقتی بعضی از غربی‌ها شنیده‌اند که علمای شیعه در اصول بحث‌های این چنینی مطرح می‌کنند، تعجب کرده‌اند که چقدر بحث‌های دقیقی هست. البته آن‌ها اسم این علم را علم زبان‌شناسی گذاشته‌اند، ولی اینجا خیلی مفصل و عمیق مطرح شده است.

اشکال و جواب (خلو علم اصول از آیات و عقل)

نکته‌ای این روزها در فضای مجازی دیدم که برخی گفته‌اند در اصول قدیم و جدید فقط به روایات و اجماع بسنده شده‌است و اصلاً از قرآن و عقل بحثی در میان نیست.

هر چند این‌ها مدعی‌اند که خواندند و کتاب نوشتند و شرح نوشتند ولی نمی‌دانم اینها یا نخواندند یا نفهمیدند. در بحثی که شروع خواهیم کرد و عنوان آن قواعد فلسفی موجود در علم اصول است، شاید 30 الی 40 قاعده از قواعد فلسفی را ذکر خواهیم کرد که در اصول وجود دارد. البته این بحث وجود دارد که آیا این قواعد فلسفی باید در اصول بیاید یا نه که بحث دیگری است که تک تک این قواعد باید بحث بشود.

در علم اصول قوی‌ترین مسائل راجع به بحث ملازمه بین حکم عقل و شرع نه توسط ما بلکه قبل از معاصرین ما مثل مرحوم صاحب فصول (قدس سره)، صاحب هدایة المسترشدين (قدس سره) حاشیه بر معالم مطرح شده‌است. یا مثلاً در جای جای بحث تعادل و ترجیح عقل حضور دارد. چطور می‌توانیم بگوئیم علم اصولی که این همه قواعد فلسفی در آن بحث شده‌است بیگانه‌ی از عقل است؟

یکی از آخرین تحقیقاتی که در علم اصول شده‌است، نظریه حق الطاعة مرحوم شهید صدر (رحمه الله) است که ریشه این مسئله یک امر عقلی است. خلاصه کلام ایشان این است که عقل احتمال تکلیف در حق مولای خودش را منجز می‌داند. چرا بگوئیم اصول بیگانه‌ی از عقل است؟ چرا اصول را نزد فضلا و طلاب موهون کنیم؟

البته ما باید حقیقت را بگوئیم نه چیزهایی که نیست. قطعاً اگر چیزی مخمل به وقت طلاب باشد، هر عاقلی باید در مقابل آن بایستد. ولی واقعاً آثار مسائل اصولی را مسائل مختلف و حتی در فهم قرآن دیدیم. من بحث معاد را در ماه رمضان 30 سال پیش گفتم و همین روزها بعضی از نواریهاش را گوش می‌دادم. هر چند آن زمان پیش خودم فکر می‌کردم بحث‌های خوبی است ولی دیدم این بحث‌ها از اصول خالی و خیلی سطحی است. الان و بعد از 30 سال مجدد آیات معاد را دارم بحث می‌کنم که دو جلد آن هم چاپ شده‌است که می‌توانید تفاوت را ملاحظه بفرمائید.

در مورد قرآن هم هر چند اصولیین از قرآن در اصول استفاده کرده‌اند، ولی بحثی نیست که هر جا بتوانیم از آیات قرآن در اصول استفاده کنیم، باید استفاده کرد که این مسئله نیاز به تتبع بیشتر در کلام الله دارد. اما این که اجتهاد و اصول امروز را متهم کنیم که اینها از قرآن و عقل دور هستند صحیح نیست. شما ببینید در اصول چند جا به اجماع تمسک شده است؟ فقه ما مشحون از استدلال به قرآن و عقل است. وقتی شیخ در مکاسب مسئله‌ای را مطرح می‌کند می‌گوید «و يدل عليه الادلة الاربعة». چطور می‌توان گفت جای قرآن و عقل در فقه و اصول و اجتهاد ما مفقود است؟

بحثی که شروع خواهیم کرد در مقدمه اول از مقدمات سیزده‌گانه‌ای است که مرحوم آخوند مطرح کرده‌اند. در مقدمه اول شش مطلب بحث می‌شود که ما سه مطلب را به جهت ضرورتی که دارد بحث می‌کنیم.

اولین نکته و مطلب این است که آیا علم نیاز به موضوع دارد یا نه؟ می‌شود یک علم بدون موضوع واحد باشد که جامع بین موضوعات مسائل باشد یا این که علم حتماً نیاز به یک موضوع واحد دارد؟

و صَلَّی اللّٰه عَلَی مُحَمَّدٍ وَّ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 59.

[2] □ «قوله عليه السلام وجعل لكل شيء حداً: قيل: أي منتهى معيناً لا يجاوزه ولا يقصر عنه، والدليل عليه النبي والإمام، وجعل على من تعدى ذلك الحد ولم يقل به ولم يأخذه من دليله حداً من العقاب والنكال، والأظهر أن المراد بالدليل الآية التي تدل على الحكم، والمراد بالحد الحكم المترتب على من خالف مدلول ذلك الدليل مثال ذلك في العبادات أنه جعل للصوم حداً، وهو الكف عن الأكل والشرب والمباشرة في النهار، وجعل عليه دليلاً وهو قوله تعالى "فَالَّذِينَ بَشَرُوا هُنَّ" إلى قوله "ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ" ثم جعل على من تعدى ذلك الحد بأن أكل أو شرب أو باشر حداً، وهو الكفارة وتعزير الإمام، ومثاله في المعاملات أنه جعل سبحانه لثبوت الزنا حداً وهو الشهود الأربعة، وجعل عليه دليلاً وهو قوله تعالى: "فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ" ثم جعل على من تعدى ذلك الحد بأن شهد عليها قبل تمام العدد حداً وهو الثمانون جلدة لكن لا يعلم دليل جميع الأحكام من القرآن إلا الإمام عليه السلام.» مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج 1، ص: 203

[3] □ «عَلِيٌّ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا خَلَقَ اللَّهُ حَلَالًا وَلَا حَرَامًا إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّارِ فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ وَمَا كَانَ مِنَ الدَّارِ فَهُوَ مِنَ الدَّارِ حَتَّى أَرُشَ الْخَدَشَ فَمَا سِوَاهُ وَالْجُلْدَةُ وَنِصْفُ الْجُلْدَةِ.» الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 59.

[4] □ «و ربما يستدل به على نفي الاجتهاد، و على أنه لا يجوز العمل إلا مع اليقين بالحكم الواقعي، و إلا يلزم التعدي عن الحد، و أجيب: بأن المراد بالتعدي عدم أخذ الحكم من دليله و مأخذه، أو بأن أحكام الله تعالى قسماً واقعية و واصلية، فمن تعدها معاً تعدى حد الله تعالى.» مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج 1، ص: 203

[5] □ «بيان: مثال ذلك في العبادات أنه عز و جل جعل للصوم حداً و هو الكف عن الأكل و الشرب و المباشرة مدة و جعل عليه دليلاً و هو قوله تعالى فَاَلَّذِينَ بَشَرُوا هُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ ثم جعل على من تعدى ذلك الحد بأن أكل أو شرب أو باشر حداً و هو الكفارة و مثاله في المعاملات أنه سبحانه جعل لثبوت الزنا حداً و هو الأربعة شهود و جعل عليه دليلاً و هو قوله تعالى فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ ثم جعل على من تعدى ذلك الحد بأن شهد عليها قبل تمام العدد حداً و هو الثمانون جلدة إلى غير ذلك.» الوافي، ج 1، ص: 268.